



کراسمن به حدی هیجان زده بود که به همسر خود گفت: «این جام جهانی می‌تواند یک فاکتور مهم در بانکداری باشد. مردان ما شجاعت از خود نشان دادند و من فکر می‌کنم، بانکداران نیز تحت تأثیر این مسأله قرار خواهند گرفت و رونق اقتصادی را با اعطای وام‌های متعدد به مردم رقم خواهند زد.»

اما بر خلاف پیش‌بینی کراسمن، این قهرمانی به تحقق وعده ویلسون کمک نکرد و او مجبور شد دست به کاری بزند که هرگز قصد آن را نداشت؛ هارولد ارزش پول انگلیس را کاهش داد! اخبار کاهش ۱۴ درصدی ارزش واحد پول انگلیس، باعث شد ویلسون مجبور شود به مردم اطمینان دهد که پوند داخل جیب آنها ارزش خود را از دست نداده است! سال ۱۹۷۰ شرایط اقتصادی در کشور انگلیس به ثبات رسید و مردم صاحب خودرو، تلویزیون و یخچال شدند که این مسأله محبوبیت ویلسون میان ملت را افزایش داد. پیش از شروع رای‌گیری، بسیاری ویلسون و حزب کارگر را پیروز انتخابات می‌دانستند اما ویلسون درست از همان جایی ضربه خورد که پیش‌تر از آن بهره برده بود؛ فوتبال و جام جهانی.

در اواخر ماه مه «بابی مور» کاپیتان وقت تیم ملی انگلیس به اتهام سرقت یک دستبند در بوتافوگو دستگیر شد و ویلسون به سرعت با دولت کلمبیا باب مذاکره را گشود. در روز ۲۸ مه سال ۱۹۷۰، مور به دلیل کمبود مدارک کافی آزاد شد! فردای آزادی بابی، ملکه انگلیس رسماً پارلمان را منحل کرد، آن هم در شرایطی که قرار بود انتخابات سه هفته دیگر برگزار شود!

مردم از ملحق شدن «بابی مور» به «سه‌شیر» پیش از جدال برابر تیم ملی رومانی بسیار خرسند بودند اما مقامات وزارت خارجه، ناگهان با حجم انبوه نارضایتی دیگر زندانیان بریتانیایی در سرتاسر جهان روبه‌رو شدند! یکی از آنها چنین شکایتی داشت: «نخست‌وزیر برای دلایل سیاسی در نزدیکی انتخابات به دفاع از بابی مور پرداخت و من دلیلی نمی‌بینم که چرا ما باید اجازه دهیم چنین دخالت مشکوکی آینده ما را شکل دهد!»

پس از پیروزی انگلیس با یک گل برابر رومانی، سفیدپوشان روز هفتم ژوئن برابر برزیل شکست خوردند! «بن» وزیر وقت تکنولوژی انگلیس، درباره این شکست نوشت: «امروز، برزیل توانست انگلیس را فقط با یک گل شکست دهد اما تأثیرات سیاسی این شکست قطعاً بیشتر از یک گل است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.»

انگلیس در دیدار سوم برابر چکسلواکی با یک گل به پیروزی رسید و به عنوان تیم دوم گروه سوم جام جهانی، با به مرحله یک‌چهارم نهایی گذاشت؛ جایی که حریفی به نام آلمان غربی انتظارشان را می‌کشید.

برای توجیه شکست انگلیس برابر آلمان دلایل به نسبت بیشتری از شکست ویلسون در انتخابات وجود دارد؛ برخی به توطئه علیه انگلیس و «گوردون بنکس» معتقد هستند چرا که بنکس به دلیل مسمومیت غذایی این دیدار را از دست داد. برخی دیگر تاکتیک‌های رمزی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و می‌گویند که سیستم ۲-۴-۴ هرگز «سه‌شیر» را به موفقیت نمی‌رساند. برخی دیگر نیز «پیتر بنوتی» جانشین بنکس را دلیل آن شکست معرفی می‌کنند. اما ویلسون باور داشت که رمزی تعویضی اشتباه را انجام داده. او با این وجود پس از شکست به «سر آلف رمزی» زنگ زد و به او برای عملکرد خوب تیم تبریک گفت اما تأثیر این شکست در روز انتخابات زهر خود را ریخت تا نتایج بر خلاف پیش‌بینی‌ها رقم بخورد. بن به سرعت متوجه این تأثیر شد و شب مسابقه نوشت: «امشب انگلیس سرانجام از جام جهانی کنار رفت و بدون شک تأثیر طریقی روی مردم خواهد داشت.»

این تأثیر شاید مرموز بود اما هرگز ظریف نبود! صبح پس از مسابقه، «روی جنکینس» و «دنیس هاول» وزیر وقت ورزش در بیرمنگام با هم ملاقاتی داشتند. هاول این جلسه را به خاطر دارد و می‌گوید: «روی کاملاً گیج بود که تمام صحبت درباره فوتبال و پیدا کردن مقصر میان رمزی و بنوتی پیش می‌رفت. حتی یک سؤال در خصوص مهاجرت و یا داد و ستد مطرح نشد. من تلاش کردم تا در پاسخ‌هایم خوش‌خلق بمانم اما برای نخستین بار واقعاً تردید داشتم و می‌دانستم که شرایط به سرعت تغییر خواهد کرد. حتی همسر هم به من گفته بود که این فضا را دوست ندارد و همه چیز مانند سال ۱۹۵۹ است.»

در انتخابات اکتبر سال ۱۹۵۹، «هارولد مک‌میلان» نخست‌وزیر وقت انگلیس مسند خود را حفظ کرد و محافظه‌کاران با اختلاف توانستند کارگران را شکست دهند. اما سؤال اینجاست که واقعاً یک شکست در یک‌چهارم نهایی جام جهانی چگونه می‌تواند در انتخابات تا این اندازه تفاوت ایجاد کند؟ انتخابات یک رفت‌وآمد است که در آن، مردم احساس خود نسبت به کشورشان را نشان می‌دهند. اگر مردم احساس کنند که هرگز تاکنون شرایط بهتری تجربه نکرده‌اند، به نفر کنونی رأی خواهند داد و اگر ناراضی باشند خواهان تغییر خواهند شد. شکست برابر آلمان و مشکلات اقتصادی دست به دست هم دادند و ملتی که احساس رفاه داشتند را ظرف یک روز به ناامیدی رساندند. هیث از این دو اتفاق بهره برد و ادعا کرد با ادامه کار ویلسون، شرایط بدتر خواهد شد. شکست در مرحله یک‌چهارم نهایی، آن هم مقابل حریفی به نام آلمان، شرایط را بدتر کرد. انگلیس در سال ۱۹۶۶ خوشبین به آینده و تغییرات پیش رو بود ولی تا ۱۹۷۰ نه تنها پیشرفت نکرد بلکه دچار پسرفت نیز شد. این دقیقاً همان چیزی بود که هیث و محافظه‌کاران از آن نهایت استفاده را کردند تا برابر کارگران پیروز شوند. شعار حزب کارگر این بود: «انگلیس قوی است؛ بیایید آن را برای زندگی عالی کنیم.» اما مردم انگلیس پس از گل سوم آلمان توسط «گرد مولر» به این فکر افتادند آیا انگلیس همانگونه که کارگران می‌گویند قوی است؟ پاسخ به این سؤال باعث شد آنها به محافظه‌کاران رأی دهند. عجیب اینکه طبق آمار حتی برخی از اعضای حزب کارگر هم در رأی‌گیری شرکت نکردند و ترجیح دادند در خانه‌های خود بمانند. کراسلند احساس می‌کرد مقصر و مسئول سقوط حزب کارگر، «میلیون‌ها ناراضی روز مسابقه» بودند. اگر او حرف درستی زده باشد، باید بگوییم که دولتی که در سال ۱۹۶۴ با وعده مدرنیزه کردن انگلیس روی کار آمد، شش سال بعد با اتفاقات یک مسابقه فوتبال از قدرت سقوط کرد.

در کابینه باید همه کارها را خودش انجام می‌داده چرا که سایر اعضای کابینه‌اش تجربه‌ای نداشتند. او در مصاحبه‌ای دیگر نقش مربی را برای خود در نظر گرفت و گفت: «مربی کجا می‌نشیند؟ روی نیمکت ذخیره‌ها! من تیم خودم را به یاد می‌آوردم که روی نیمکت افرادی را داشتم که به اندازه آنهايي که در زمین می‌دویدند، با کیفیت و خوب بودند.»

وقتی زخم شکست در انتخابات سال ۱۹۷۰ فروکش کرد؛ ویلسون نتیجه آن را «سقوط» توصیف نمود. در انتخابات فوریه ۱۹۷۴، هیث و محافظه‌کاران با چهار صندلی کمتر از حزب کارگر شکست خوردند اما هیث به دنبال ایجاد ائتلاف با اعضای حزب کارگر بود که ویلسون این اتفاق را چنین توصیف کرد: «انگار داور در سوت پایان بازی دمیده اما یکی از تیم‌ها قصد ترک زمین را ندارد.»

ویلسون این مرتبه یکی از باتجربه‌ترین کابینه‌های دولت انگلیس پس از جنگ جهانی دوم را در کنار خود می‌دید و درباره نقش خود در این دولت و کابینه گفت: «من اکنون نقشی دارم که به آن مدافع مرکزی بازسازی می‌گویند. من نمی‌توانم از مفهوم سوئیپر استفاده کنم زیرا غیرفوتبالی‌ها آن را متوجه نخواهند شد.» البته زبان فوتبالی ویلسون برای برخی از اعضای کابینه و دولتش چندان خوشایند نبود؛ حتی افرادی مانند «تونی کراسلند» و «تونی بن» علیرغم اطلاع از اهمیت فوتبال، زمان کافی برای پیگیری مداوم آن نداشتند.

در دهه ۱۹۶۰ ویلسون خود را به عنوان «جان اف کندی» بریتانیا معرفی کرد و قول داد تا بریتانیا را با کمک علم و تکنولوژی به یک کشور بسیار مدرن و پیشرفته تبدیل کند ولی درخشش تیم فوتبال انگلیس برای حزب کارگر یک بهانه خوب بود که نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی کند. ویلسون نیز مطابق انتظارات از تمام ظرفیت‌های قهرمانی انگلیس در جام جهانی بهره جست.



در انتخابات سال ۱۹۶۶ «هارولد ویلسون» و حزب کارگر با اختلافی فاحش هیث و محافظه‌کاران را شکست دادند. کم‌کردن مخارج و افزایش مالیات، راهکار دولت برای روبه‌رویی با بحران اقتصادی و کمبود بودجه بود. دولت در این شرایط قهرمانی انگلیس در جام جهانی را فرصتی مناسب دید تا این بحران را پشت سر بگذارند. پس از فینال، اتحادیه فوتبال انگلیس خبرنامه‌ای منتشر کرد و پیشنهاد داد تا تمام ملت انگلیس از قهرمانان «سر آلف رمزی» درسی مهم بیاموزند: «این قهرمانی در حقیقت یکی از لحظات درخشان در این شرایط تلخ اقتصادی است که کشور با آن در تابستان روبه‌رو شده است. ما اطمینان داریم که صنعت صادرات ما از این موفقیت نتایج خوبی خواهد گرفت. این موفقیت می‌تواند مورد استقبال همگان باشد. بازیکنانی که این قهرمانی را محقق کردند، تلاشی سخت و فداکاری‌های بسیار داشتند. آنها نمونه مناسبی از تعهد و وفاداری به کشور هستند و مطمئناً بسیاری از هموطنان ما راه آنها را دنبال خواهند کرد.»



ویلسون پس از پشت سر گذاشتن ناکامی‌اش در کارشناسی مسابقه فینال جام جهانی، به دفتر خود بازگشت و بهترین بهره را از این عنوان برد. او از یکی از افراد در حوزه انتخابیه پرسید: «آیا متوجه شدی که تنها زیر نظر یک دولت کارگری قهرمان جهان شده‌ایم؟»

«هیث» رقیب ویلسون، این پرسش را آزردهنده می‌دانست و سپس در کتاب خاطرات خود درباره نخستین دوگانه داخلی باشگاه آرسنال در سال ۱۹۷۱ نوشت: «برخلاف ویلسون من دلیلی برای ادعا و بهره بردن از این افتخار نمی‌دیدم.» اما حزب کارگر مطمئن بود اثرات مثبت این قهرمانی به نفع آنها خواهد بود. کراسمن در خاطراتش نوشته: «پس از آن قهرمانی در جایگاه شخصی هارولد تغییر بزرگی شکل گرفت. اینکه ما قهرمان جهان شدیم، برای او کمک شایانی بود. درست همانند یافتن گنجی گران‌بها و نادر.»



خود بارها نسبت به فوتبال و استفاده از آن آگاهی بالایی نشان داده بود. ویلسون حتی در سال ۱۹۶۶ تلاش کرد سران BBC را متقاعد کند به او فرصت دهند تا بین دو نیمه دیدار فینال برای بینندگان تلویزیونی مسابقه را آنالیز کند! آن روزها بسیاری از افراد مشهور هنوز اهمیت فوتبال را درک نکرده بودند و پیشنهاد ویلسون را نیز نادیده گرفتند.

زمانی که در سال ۱۹۶۸ تیم منچستر یونایتد فاتح جام باشگاه‌های اروپا شد، ویلسون بی‌تفاوتی‌های رهبر وقت مجلس عوام انگلیس «ریچارد کراسمن» را به تمسخر گرفت. کراسمن در کتاب خاطرات خود درباره این مسأله می‌نویسد: «هارولد تصور می‌کرد که این بی‌تفاوتی من را از اینکه یک رهبر سیاسی بزرگ باشم، باز خواهد داشت چرا که یکی از نشانه‌های یک رهبر خوب از دید او، تماشای فوتبال بود.»

این عقیده ناشی از زندگی شخصی ویلسون بود؛ او هرگز بازیکن فوتبال نبود اما در آوریل ۱۹۸۱ به همراه شنکلی در برنامه تلویزیونی پرترفدار آن روزها با نام «Granada» حاضر شد. «شلی ژود» میزبان و مجری برنامه از او پرسید: «من اغلب به این موضوع فکر می‌کنم که طرفداری و هواداری شما از هادرسفیلد شاید کمی به دور از مصلحت یا بهتر بگویم ناعادلانه باشد.» ویلسون با لبخندی روی لب به شلی اینگونه جواب داد: «نه اصلاً ناعادلانه نیست! من انسان وفاداری هستم و وفاداری‌ام به هادرسفیلد از بدو تولد است.» در ادامه هارولد در تأیید صحبت‌هایش فاش کرد: «هنوز برگه کوچکی از روزنامه‌ای به نام جامز که مطمئن هستم مدت‌ها پیش منحل شده، همراه خود دارم که عکس تیمی بازیکنان هادرسفیلد در سال ۱۹۲۶ روی آن خودنمایی می‌کند. تصویری از آخرین نسل هادرسفیلد که به قهرمانی انگلیس رسید.»

ویلسون حتی خاطره‌ای را هم بازگو نمود که در ۱۰ سالگی بلیت یکی از دیدارهای هادرسفیلد را خریداری کرده و به تنهایی به ورزشگاه رفته تا بازی این تیم را تماشا کند. آن روز و آن مسابقه عشق و علاقه هارولد را به فوتبال به طرز قابل توجه افزایش داد. نخست‌وزیر سابق انگلیس در همان برنامه با نگاه در چشمان شنکلی، «فوتبال» را یک «مذهب و فلسفه زندگی» توصیف کرد.

شاید باورپذیر نباشد اما شش سال پیش از آن برنامه، ویلسون و شنکلی گفت‌وگویی طولانی درباره هادرسفیلد داشتند؛ ویلسون عاشق این تیم بود و شنکلی هم در آن تجربه مربیگری داشت. مربی اسکاتلندی از ویلسون خواست تا بهترین بازیکنی که دیده را نام ببرد و او چنین جواب داد: «دشوار است اما الکس جکسون انتخاب من است.» شنکلی نیز اعتماد به نفس جکسون را تحسین می‌کرد و ذهنیت او را یک ذهنیت فوق‌العاده می‌دانست.

با تمام این تفاسیر اما ویلسون خود فوتبال را دوست نداشت و فقط به عنوان یک سیاست‌مدار به آن متکی ماند! در واقع تعلق خاطر او به هادرسفیلد، پیپ و کت بارانی‌اش از او مردی از جنس مردم ساخته بود و او برای ارتباط با همکاران، رسانه‌ها و مردم از زبان فوتبال استفاده می‌کرد.

زمانی که در سال ۱۹۶۴ او عنوان نخستین نخست‌وزیر انگلیس از حزب کارگر پس از ۱۳ سال را به دست آورد، تنها عضو دولت محسوب می‌شد که سابقه حضور در یک کابینه را در کارنامه می‌دید. او بعدها نقش خود را چنین توصیف کرد: «من پنالتی‌ها را می‌زدم، دروازه‌بان هم بودم، من کرنرها را هم ارسال می‌کردم و در کناره‌ها می‌دویدم. نقش من در دولت دقیقاً همینگونه بود.»

او با استفاده از فوتبال – به عنوان زبان مردم – سعی داشت به آنها بگوید که